



درس فارغ اصول استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

تاریخ: ۱۴ دی ۱۳۸۸

مصادف: ۱۸ محرم الحرام ۱۴۳۱

جلسه: ۴۶

موضوع کلی: حقیقت حکم شرعی

موضوع جزئی: اعتباری بودن حکم

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

نظر برگزیده: اعتباری بودن حقیقت حکم

در جلسات گذشته عرض شد که در باب حقیقت حکم شرعی دو مسلک اصلی وجود دارد، یک مسلک حکم را امر واقعی تلقی می‌کند و مسلک دوم حکم را یک امر اعتباری می‌داند. همچنین کلام محقق عراقی مبنی بر واقعی بودن حکم و اینکه حکم تکلیفی، اعتباری و جعلی - به معنایی که در احکام وضعیه هست - نمی‌باشد را ذکر کردیم و در بررسی کلام ایشان اشکالی که بر این کلام وارد بود را عرض کردیم. اما نظر ما این است که حکم شرعی یک امر اعتباری است. بر این مدعا دو دلیل اقامه می‌کنیم.

دلیل اول بر اعتباری بودن حکم:

دلیل اول ما بر اعتباری بودن حکم، وجدان است. وجدان حکم می‌کند بر اینکه حکم یک امر اعتباری و مجعول است و با رجوع به وجدان فهمیده می‌شود که آن چیزی که مرتکز بین مردم و اصولین هست این است که حکم را یک امر واقعی نمی‌دانند یعنی بینا و بین وجداننا وقتی که مقایسه می‌کنیم بین اراده و اعتباری بودن حکم؛ می‌یابیم که حکم با اراده متفاوت است و حکم غیر از اراده است و حکم، محض اراده نیست. همانطور که ملاحظه می‌شود بسیاری از ادعاها را می‌توان با دلیل وجدان اثبات کرد.

دلیل دوم بر اعتباری بودن حکم:

دلیل دوم بر اینکه حکم یک امر واقعی نیست بلکه یک امر اعتباری است متوقف بر ذکر مقدمه‌ای است و آن این است که اگر حکم را عبارت از اراده یا ابراز اراده بدانیم کما ذهب الیه بعض المحققین، این قطعا تابع علم به مصلحت و مفسده است یعنی با تصور مصلحت در یک فعل یا شیء شوق به آن پیدا می‌شود و به دنبال آن شوق اراده به تحقق آن فعل پیدا می‌شود، بر این اساس می‌گوییم اراده یک امر غیر اختیاری است. یعنی بعد از آن که علم به مصلحت یا مفسده شیء پیدا شد و به حد اعلی رسید، خواه یا ناخواه اراده به تحقق آن فعل یا ترک آن فعل پیدا می‌شود.

به عبارت دیگر اگر ما حکم را عبارت از اراده بدانیم باید بپذیریم اراده یک امر غیر اختیاری است، اما اگر گفتیم حکم یک امر اعتباری است و بنای ما بر این بود که حکم یک امر اعتباری باشد این مساوی با اختیاری بودن است یعنی به اختیار معتبر و تابع اختیار و خواست معتبر است؛ که اگر بخواهد چیزی را اعتبار می‌کند و اگر نخواهد چیزی را اعتبار نمی‌کند.

حال با توجه به این مقدمه دلیل ما بر اینکه حکم یک امر واقعی نیست و بلکه یک امر اعتباری است، این است که ادله‌ای که به لحاظ عناوین ثانویه وارد شده‌اند مثل لا ضرر، لا حرج و حدیث رفع و امثال اینها، که رافع احکام اولیه

هستند؛ این ادله ظهور در امتنان دارند و همانطور که در مباحث دیگر بیان شده است ادله ثانویه در مقام امتنان و منت هستند یعنی شارع از باب لطف و منت بر خلق این احکام را رفع کرده است. اگر ظهور در امتنان داشت معنایش این است که این حکم باید از جنس چیزهایی باشد که امرش به دست شارع است و می‌تواند آن را وضع کند و می‌تواند آن را رفع کند که اگر رفع کرد از باب منت و امتنان است.

به عبارت دیگر با کنار هم گذاشتن سه مطلب، نتیجه‌ای که به دنبال آن هستیم به دست می‌آید، آن سه مطلب عبارت است از اینکه اولاً اراده یک امر غیر اختیاری است و اگر گفتیم حکم عبارت است از اراده و ابراز اراده یعنی حکم را یک امر غیر اختیاری دانسته‌ایم برای اینکه اگر حکم عبارت از اراده شد، این اراده تابع علم به مصلحت و مفسده است و اگر علم به مصلحت و مفسده پیدا شد خواه ناخواه اراده تحقق پیدا می‌کند و اگر یک جایی اراده نباشد اشکال در مبادی آن است و علم به مصلحت یا مفسده پیدا نشده است و الا اگر علم به مصلحت و مفسده پیدا شود خواه ناخواه اراده تحقق پیدا می‌کند، آن هم از یک شخص حکیم. بله، ممکن است موانعی سر راه آن باشد که در این صورت در تحقق مبادی اراده اشکال وجود دارد. علی‌ای حال اگر حکم را عبارت از اراده دانستیم یعنی یک امر غیر اختیاری است.

مطلب دوم این که ادله‌ای داریم به نام ادله ثانویه؛ که اینها به لحاظ بعضی از عناوین ثانویه مثل جهل، ضرر و عسر و حرج رافع احکام هستند، مثلاً اگر وضو برای شخصی در زمستان موجب ضرر باشد این تکلیف به واسطه اینکه ضرر دارند با دلیل لاضرر برداشته می‌شود.

مطلب سوم اینکه این ادله و احکام در مقام امتنان هستند، وقتی حکمی امتنانی است یعنی اینکه شارع می‌توانسته آنرا وضع کند اما وضع نکرده است و به عبارت دیگر اگر امتنان را خوب تحلیل و تبیین کنیم معنای امتنان این است که حقش بوده است و می‌توانسته این کار را بکند و تکلفی را به عهده بگذارد اما این کار را نکرده است و حکم را از باب منت برداشته است.

سوال: این قواعد لاضرر و لا حرج امتنان نیستند چون اگر رفع حکم نمی‌شد قبیح بود، و خداوند مصلحتی دیده که این قواعد ثانویه را جعل کرده‌اند مثل بقیه احکام اولیه؟

استاد: شارع می‌تواند هر طور که بخواهد حکم جعل کند چون می‌خواهد عیار اطاعت و انقیاد بندگان را بسنجد، همچنین حق مولویت دارد و می‌تواند به هر نحوی که می‌خواهد تکلیف مقرر بفرماید. رابطه مولی و عبد را ملاحظه کنید، مولویت اقتضائش این است که آنچه را که از عبد می‌خواهد عبد باید آن را انجام دهد و عبد تسلیم در برابر مولی است و اگر مولایی عبدش را وادار به کارهای پر از مشقت نکند، لطف می‌کند. اگر در چهارچوب خشک حقوقی نگاه کنیم عبد در مقابل مولی هیچ اختیاری از خودش ندارد و مولی هر طور که بخواهد عبد را می‌تواند به خدمت بگیرد و حق مولویت دارد و اینکه عبد در برابر مولی چیزی نیست و اگر مولایی در برابر بعضی امور ارفاق کرد، می‌گویند منت بر او گذاشته است و عقل اینطور نیست که بگوید مولی حق ندارد این تکالیف را بر عهده او بگذارد.

به عبارت دیگر در چهارچوب حق مولویت و عبودیت اینکه مولی یک کار با مشقت و با عسر و حرج در مورد بنده‌ای مقرر کند منافاتی با مولویت و عبودیت ندارد لذا در چهارچوب حق مولویت و عبودیت این حق مولی است که هر نحو تکلفی که می‌خواهد بر عهده عبدش بگذارد و اگر مولی در موردی از این چهارچوب خود گذشت یعنی اینکه با

اینکه می‌توانست حکمی را جعل کند و مکلف کند اما این کار را انجام نداد و حکمی را جعل نکرد این می‌شود معنای امتنان، پس معنای امتنان این است که «له ان جعل الحکم علیه اما لم يجعل الحکم».

با ملاحظه این امور اگر ما حکم را عبارت از اراده دانستیم یعنی اینکه رفع و وضع آن به دست شارع نخواهد بود چون بنا بر مطلب اول اراده یک امر غیر اختیاری است و اراده تابع علم به مصلحت و کراهت تابع علم به مفسده است؛ اگر این چنین گفتیم دیگر این ادله ثانویه که رافع احکام اولیه هستند دیگر معنا ندارد در مقام امتنان وارد شده باشند یعنی نمی‌توانیم بگوییم شارع می‌توانسته حکم را اعتبار کند ولی حکم را نکرده است و باید بگوییم ارتفاع حکم به خاطر این است که مبادی حکم خارجاً تحقق پیدا نکرده است و این با مسئله امتنان سازگاری ندارد.

خلاصه دلیل:

خلاصه دلیل این است که اگر بگوییم حکم یک امر واقعی است با در مقام امتنان بودن ادله ثانویه سازگاری ندارد، چون اگر قائل شدیم این ادله در مقام امتنان هستند باید یک امر اعتباری باشند یعنی با اینکه مولی استطاعت داشته است که حکم را جعل کند اما لطف کرده است و منت گذاشته است و حکم را جعل نکرده است و منت این است که بتواند حکم بکند و اختیار جعل حکم داشته باشد ولی جعل نکند اما اگر حکم را به معنای اراده گرفتیم و آن وقت یک امر غیر اختیاری است و وقتی می‌گوییم یک امر غیر اختیاری است یعنی اراده‌اش بر تحقق این عمل واقع نشده است و ممکن است به خاطر مشکلی که در مبادی اراده بوده است.

فرق بسیاری است بین اینکه بگوییم اراده‌اش بود این کار بشود اما منت گذاشته است و حکم را جعل نکرده است و آن را رفع کرده است یعنی با اینکه اراده داشته است و می‌توانسته است جعل حکم بکند اما منت گذاشته است و حکم جعل نکرده است و بین اینکه قائل شویم که به هر دلیلی اراده‌اش نبوده است که این حکم را جعل کند و عبد را مکلف بر آن حکم کند؛ که این دیگر اسمش منت نیست. و ما در مقام امتنان بودن بعضی از احکام را شاهد می‌گیریم بر اینکه حکم یک امر اعتباری است و اعتباری بودن یعنی اختیاری بودن و اختیاری بودن یعنی وضع و رفعش به ید شارع است که اگر بخواهد این حکم را جعل می‌کند و اگر نخواهد آن حکم را جعل نمی‌کند.

بله اگر بگوییم که لسان ادله ثانویه لسان امتنان نیست این دلیل به درد نمی‌خورد و نمی‌توانیم به عنوان دلیل به آن استناد بکنیم، چون ممکن است رفع احکام اولیه به خاطر امتنان نباشد و به خاطر این باشد که اصلاً اراده به تحقق انجام آن کار متعلق نشده است. به عبارت دیگر اگر کسی قائل شد این ادله در مقام امتنان نیستند یعنی اگر احکام اولیه برداشته می‌شود مثلاً اگر وضوی ضرری یا حرجی برداشته شده است این منت نیست و اصلاً اراده خدا تعلق به انجام این عمل نگرفته است دیگر این دلیل دلیل نیست چون دلیل ما مبتنی بر این است که مسئله را از باب امتنان بدانیم و اگر از باب امتنان احکام اولیه رفع شده باشد این ظهور در این دارد که امری است که اختیار آن به دست شارع است و حکم امری است که اختیاریش وضع و رفعش به ید شارع است. که البته ظهور این ادله در این است که در مقام امتنان هستند.

بنا بر این ما مجموعاً به این دو دلیل یعنی بالوجدان و دلیل دوم که اقامه کردیم مدعی هستیم که حکم یک امر شرعی واقعی نیست و حکم یک امر مجعول است و یک امر اعتباری است. که طبیعتاً این امر اعتباری به دنبال اراده محقق

می‌شود، یعنی با اراده کار تمام نمی‌شود و اراده به انجام کاری اگر محقق شد این اراده باید به صورت جعل و انشاء و اعتبار باشد. این محصل بیان ما که در بین این دو مسلک معتقدیم که حکم یک امر واقعی نیست بلکه یک امر اعتباری است.

تا اینجا با توجه به ادله قائل شدیم که حکم یک امر اعتباری است اما بین قائلین به اعتباری بودن حکم اختلاف است. همانطوری که بین کسانی که قائل بودند حکم یک امر واقعی است اختلاف نظر بود مثلاً کسی که می‌گفت حکم عبارت است از «علم به اشمال بر مصلحت و مفسده» این نظر حکم را یک امر واقعی می‌دانست اما این مسلماً نظرش با کسی که حکم را عبارت از «اراده تشریحیه چه ابراز بشود چه نشود» فرق می‌کند، یا آن که می‌گفت حکم عبارت از «اراده تشریحیه مبرزه بالخطاب یا بالقول او بالفعل» با دو نظر قبلی هر چند حکم را یک امر واقعی می‌داند فرق می‌کند. و در بین کسانی هم که قائل به اعتباری بودن حکم هستند اختلاف نظر وجود دارد که باید یک اشاره اجمالی به اینها داشته باشیم.

دسته بندی امر اعتباری

کسانی که قائل هستند که حکم یک امر اعتباری است به سه دسته تقسیم می‌شود:

دسته اول: معتقدند که حکم تکلیفی عبارت است از «اعتبار عقلانی برای حکمی که مترتب بر انشائی است که صادر از مولاست»، یعنی می‌گویند مولی انشاء می‌کند و به این انشاء یک اعتبار عقلانی برای آن حکم می‌شود یعنی بدنبال انشائی که از مولی صادر می‌شود عقلاء به دنبال آن حکمی را اعتبار می‌کنند.

دسته دوم: حکم را «همان اعتبار مولی می‌دانند» نه اینکه اعتبار چیزی جدای از انشاء باشد و قائل اند حکم نفس اعتبار مولی در ظرف خاص خودش است و همین که مولی یک چیزی را اعتبار می‌کند این اعتبار مولی در ظرف خاص خودش عبارت از حکم است، البته با اختلافاتی که این دسته بین خودشان دارند اما اجمالاً قائل اند که حکم عبارت است از «نفس اعتبار مولی در ظرف خاص خودش». این دسته اعتبار را منوط به تحقق موضوع می‌دانند و معتقدند که اگر موضوع محقق شد اعتبار هم هست، تحقق موضوع در خود اعتبار دخیل است.

دسته سوم: عقیده‌شان این است که حکم عبارت است از «اعتبار مولی در ظرف انشاء» طبق این نظر اعتبار از حین انشاء تحقق پیدا می‌کند، منتهی ترتب اثر عقلانی منوط به تحقق موضوع است.

فرق نظر دسته دوم و سوم در این است که گروه دوم معتقدند اعتبار منوط به تحقق موضوع است و تا موضوع نباشد اصلاً اعتبار تحقق ندارد، اما گروه سوم معتقدند که اعتبار از حین انشاء محقق است، اعتبار تابع تحقق موضوع نیست و آنچه که تابع تحقق موضوع است اثر عقلانی است. این تفاوت به حسب اختلافی است که باید در بحث مشروط و معلق و واجب مطلق و منجز بحث شود. اما ما در این بحث به دنبال این بودیم که اثبات کنیم که حکم یک امر اعتباری است و این مسئله با این بیان و دلیل‌هایی که بیان شد ثابت می‌شود که حکم یک امر اعتباری است، همچنین کلام و دلیل محقق عراقی که قائل بود حکم یک امر واقعی است را رد کردیم و دلیل خودمان را بر این مسئله بیان کردیم که با توجه به این ادله قاطعانه می‌توان اظهار نظر کرد که حکم یک امر واقعی نیست.

اما بعد از آن که معلوم شد حکم یک امر اعتباری است باید به طور جزئی تر معلوم شود که این امر اعتباری چیست؟ چون این امر اعتباری می‌سازد با اینکه حکم را عبارت از انشاء بدانیم یا حکم را عبارت از بعث و زجر بدانیم؛ و اگر قائل شدیم که انشاء است در این صورت هم صور مختلفی تصور می‌شود و به طور جزئی تر باید معلوم کنیم که جنس حکم که یک امر اعتباری است حقیقتش چیست؟

ما با استفاده مطالبی و مقدمات چهارگانه‌ای که تا به حال بیان شده است، که در مقدمه و امر اول بحث اراده تکوینیه و تشریحیه بود و در بحث و امر دوم از امور اعتباریه بحث شد و بحث سوم در باب حقیقت انشاء بود و همراه تنبیهاتی که در این رابطه عرض شد و بحث چهارم که عبارت بود از مراتب حکم؛ همچنین با توجه به این امر که ثابت شد حکم یک امر اعتباری است نه امر واقعی، باید حقیقت حکم شرعی را بیان کنیم و از این جهت توصیه می‌شود مباحث گذشته را به طور اجمال ملاحظه شود تا با یادآوری آن مطالب حقیقت حکم شرعی را تبیین کنیم.